

# جایگاه فرهنگ شادی و نقش آن در جامعه

مجید موحد خواه

در هیات دنیا مرگ و زندگی همراه و همزادند. حداکثر مرگ، حداقل حیات است و حداقل مرگ، حداکثر حیات. برآمدن خورشید، دمیدن امید و دلیل شادی است.

حقیقت آن است که اگر زودتر نجسیم، دیگر دلیلی برای شادی نمی ماند. باید اسباب شادمانی را خودمان بیافرینیم. مدیریت شادی تلاش در خلق دلایل حقیقی و اسباب سالم شادمانی است.

هر مدیریتی شناخت کلیه منابع ارزشمند و استفاده بهینه از آنها و تسهیل رشد و توسعه آنها را در لوحه اول خود می گنجانند.

هر فرآیندی نیز در راه پیشرفت خود با موانع و بازدارنده هایی روبروست. اولین گام برای توفیق بر مدیریت شادی آن است که چهار دسته از عملیات همزمان پیش روند:

الف: شناخت منابع شادی

ب: شناخت راه های رشد و توسعه منابع

شادی و استفاده بهینه از آنها

ج: شناخت موانع شادی

د: شناخت راههای در هم کوبیدن موانع

شادی یا به کمترین اندازه رساندن ضرر و زیان

آنها در فرآیند شادمانی.

## شناخت منابع و موانع شادی

ذهن - هرگاه سخن از انسان است و شناخت او، ناگزیر باید به دو بعد ذهنی و عینی زندگی انسان نظر کنیم.

در عالم واقعی یک شیء، یا یک موضوع حقیقی (مثلاً یک هدیه) ممکن است، بر نونفر تاثیر مشابه نداشته باشد؛ یکی را به نهایت لذت و شادی برساند اما دیگری را بی هیچ تاثیر و ابگذار. تفاوت این دو چیست؟

عامل شادی آن چیست؟ موانع شادی این چیست؟ معلوم است که یک فرآیند ذهنی است که مانع شادی این است. و البته ترکیب ذهنیت و عینیت خارجی، عامل شادی آن است. باید برای مردم عادی و سالم موضوع عینی و خارجی خاصی علاوه بر ذهن آماده و پذیرای شادمانی وجود داشته باشد.

بی تردید می توان معتقدین به مذاهب را بر شمار شادمان ترین مردمان آورد. آنکه خود را در پناه حمایت خداوندی می بیند، موضوع خداوند و حمایت او را حقیقتی خارج از ذهن

می داند. به نظر می رسد که یک فرآیند شادمانی متکی بر ذهن کامل نباشد. مثلاً تخیل یک فرآیند کاملاً ذهنی است و در واقع یک مکانیزم دفاعی ماست که در لحظات سخت زندگی ته پیاله ای از شادی را در جان ما تامین می کند.

تخیل برای مقاطع کوتاهی از روز یا سیر در رویا برای ساعاتی از شب، وسیله هایی عادی و طبیعی هستند که ما را شاد می کنند، اما چون قرینه خارجی ندارند، نباید دائمی باشند.

در صحرائ سوزان خیال پیدا کردن واحه ای که آب شیرین و خنکی دارد، هم واجب است هم لذت بخش، اما اگر کسی بدین خیال بسنده کند، از تشنگی خواهد مرد. خیال و رویا اگر کوتاه مدت باشند، ذهن ما را پس از یک استراحت، کارآمد می کنند و احتمال نجات ما را بیشتر می کنند. اما با تداوم خیال مرگ ما حتمی است.

بهترین شادی آن است که قرینه خارجی داشته باشد. بعضی مردم به نادیدنی ها نیز شاد می شوند، اما مردم بسیاری هستند که

سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند، تو شرمنده زده نباشی. \* (سعدی)

خود: سازمانی است که نهاد را محدود می‌کند. خواه این محدودیت واقعی باشد، خواه ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی باشد یا شرایط فردی. خود نیز می‌تواند هم عامل، هم مانع شادی باشد.

فراخود: منشور اخلاقی هر فرد است. شاید بتوان گفت نهاد عرصه خواستن است، خود عرصه توانستن و فراخود عرصه شایستن. فراخود به وجدان اخلاقی نیز تعبیر شده است. آن سازمانی که اعلام می‌کند این رفتار شایسته یا ناشایست است. احساس خجالت یا احساس گناه از مصدر فراخود صادر می‌شود.

نهاد مرکز خواهش است. مثلاً لباس می‌خواهد به آن تعداد که برای هر میهمانی یک دست آماد باشد، یا شیرینی می‌خواهد به اندازه ای که در یک شیرینی فروشی بزرگ باشد.

اما یک خود تربیت شده محدودیت می‌شناسد. محدودیت مالی برای خرید لباس، محدودیت مالی و حجم معده برای شیرینی. همچنین یک فراخود درست قواعد بیهود ندارد. مثلاً آن دست که اگر با یک لباس دوبار در یک جمع ظاهر شد، خجالت بکشد. یک ترکیب درست نهاد-خود-فراخود، خود به خود شادمانی را پدید می‌آورد. نهاد باید زندگی طلب باشد. لذا نباید برای دیگران بد بخواهد. خود باید معنی قناعت را بفهمد. فراخود نیز باید آنچه را در توان دارد بهترین بداند و دلشاد بودن را مانع برنامه ریزی برای ترقی و بهتر کردن وضع نداند.

مثلاً یک فراخود سالم؛ مردمروستایی خوش نشین را برای نیل به لذت و شادی یاری می‌کند. به آنها نظر کنید که یک عمر در ملکینگران زراعت و آبیاری می‌کنند، شکر خدا می‌کنند، و برای هر پلوی عروسی هفت روز و هفت شب می‌گویند و می‌خندند و پای



نهاد = Id = خود = ego = فراخود = superego = سازمانهای ذهن ما هستند.

نهاد: سازمانی است که در برون خود دو دسته خواسته دارد. امیالی که گزینه حیات = eros =، گزینه مرگ = thanatos = خوانده می‌شوند.

نهاد بی پروا می‌خواهد. هر میلی که داریم از سرچشمه id است. حال این میل اگر برخاسته از گزینه حیات باشد، در راستای ترقی حیات است و اگر از گزینه مرگ باشد، در جهت مخالف حیات است. آن کسی که می‌گوید از دنیا سماع را برگزیدم همان است که حیات را قید نمی‌داند، بلکه آن را سعادت می‌داند که مشیت الهی بخشیده است. آن کس نیز که از دنیا مرثیه و زاری را برگزیده است، در پرتو گزینه مرگ رفتار می‌کند. زندگی در پرتو گزینه مرگ اکتفا به نفس کشیدن و انتظار برای رهایی از «قید» حیات است.

یک نهاد سالم خواسته‌هایی دارد که عمدتاً از سوی گزینه حیات هدایت می‌شوند.

**مسئولان فرهنگی باید توجه کنند که در حکومت اسلامی بسیاری از الگوهای شادی جمعی معمول در دنیا مطرود است اما نمی‌توان هر نوع شادی جمعی را مسکوت گذاشت**

تنها موضوعات دیدنی آنها را شاد می‌کند. پس ایمان و توکل اولین مفاهیم ذهنی و نادیدنی هستند که شادمانی را تامین و تضمین می‌کنند. این که تمامی انواع ایمان حتی اگر به مذهبی خود را وابسته کنند، شادمانی را برکنار زندگی مرفقی تامین می‌کنند یا نه؛ به نوع اعتقاد بستگی دارد.

آن مرتاض، آن تارک دنیا، آن صوفی که در رنج زندگی خود را تابه می‌کند، یا از تحقیر مردم به مراد خود می‌رسد، در دل شاد است اما این شادی در ارتقا، شرایط زندگی او تاثیر منفی دارد.

شادی بستر است؛ زمین حاصلخیز است، خواه در آن گندم بکاری، خواه آنرا عرصه تاخت هرزه علف‌ها کنی. شادی مثل هواست، بدون آن زیستن ممکن نیست، اما هوا همه چیز نیست، بستگی دارد که چگونه در این هوای پاک تلاش کنی.

طبیعی به نظر می‌رسد که یک هدیه نامنتظره هر چند که کوچک باشد، هر آدم سالمی را شاد کند. این یک موضوع دیدنی خارجی است که عامل شادمانی است. اما همین هدیه کسانی را نیز شاد نمی‌کند. آن کس که از این هدیه شاد نشده است، فرآیندی در ذهنش مانع شادی‌اش بوده است.

ذهن از زاویه دید علم رفتار دارای نوبخش خودآگاه و ناخودآگاه است. ناخودآگاه خود دارای سه سازمان مشخص و مجزاست.

نه عمر حضر ماند و نه ملک اسکندر نزع پر سر دنیای دون مکن درویش\* (حافظ)



می‌گویند. تو نگو که گورستان در همین نزدیکی است! شب سرد بی‌ذغال در کمین است! تو نگو پایت درد می‌کند، پاپوشت پاره است، کت تو وصله خورده است!

تو بگو این وصلت است؛ وصلت یک دختر خوش نشین با پسر یک اهل آبادی که قهوه خانه دارد. تو بگو این چند اسکناس تا نخورده در مراسم «خانه آبادان» یک تعاون لذت بخش در جریان یک رویش است، رویش سبزی که نظیر رستن او و بانو در سال‌های دراز پیشین است.

پس اولین عامل و اولین مانع نیل به لذت و شادمانی همین ناخودآگاه است. یک ناخودآگاه سالم عامل شادمانی است. اگر در روستاست، شاد است، اگر در شهر است نیز وجوه زندگی خود را چنان تنظیم می‌کند که شادمانی تأمین شود. یک ناخودآگاه که عقیده دارد زندگی شاد و زندگی متمدن منافع دارد، با شهرنشینی و مخارج گزاف، مبادینت دارد، ناسالم است.

### راه‌های توسعه عوامل و جلوگیری از رشد موانع شادی

۱- اصلاح ناخودآگاه فردی و قومی جمعی (یا قومی) - ناخودآگاه فردی همان ترکیب نهاد - خود - فراخود - است. یک نهاد که بسیار می‌خواهد یا اصلاً نمی‌خواهد یا خواسته‌های ضد حیاتی دارد، نهادی است که نیازمند اصلاح است. یک نهاد که زاندی می‌خواهد،

میلی به خویشکشی دارد. میل به درمان درد ندارد، یا از زیاده خواهی چشم پدین نعمت بر دست دیگران را ندارد، نهاد ناسالم است.

یک خود که در همه چیز خود را ناتوان می‌بیند یا برعکس. در هیچ چیز برای خود محدوده‌ای نمی‌پذیرد، ناسالم است. پدر و مادری که هر حکم فرزندشان را اجابت کرده اند،

فرزندنی بار آورده اند که محدودیت را درک نکرده است. لذا او نمی‌فهمد که سرعت موتورسیکلت یا اتومبیل حدی دارد که از آن به بالا مرگ در کمین است. عامل مرگ این فرزند، همان نادانی والدین او در کوچکی است. کودک، باید نمی‌توانم را همان قدر بفهمد که می‌توانم را می‌فهمد. اندر آن یک فرد عادی با موضوعاتی واقعی منطبق است.

یک فراخود اگر درست تربیت شود، فرد از چیزهایی خجالت می‌کشد، یا احساس گناه می‌کند که می‌باید و می‌شاید. جوانی که از حضور در اجتماع چنان خجالت زده می‌شود که از فرط تعریق، خیس می‌شود، از فرط اضطراب به لکنت می‌افتد، قواعد اخلاقی غلطی دارد. این قواعد البته مانع شادی او هستند.

- ناخودآگاه جمعی (قومی) - مجموعه اسطوره‌ها و باورهای جمعی که اعضای هر جامعه‌ای به آن عقیده دارند، محتوای ناخودآگاه جمعی (قومی) را تشکیل می‌دهد. این بخشی از محتوای ذهنی هر انسان، پوشیده‌تر از بخش ناخودآگاه فردی است. مثلاً وقتی ما می‌پرسیم فلانی بر قید حیات است یا نه؟ چه منظوری داریم. ما با این اصطلاح ساده حیات را یک قید، یک غل و زنجیر در نظر گرفته‌ایم. پس معلوم است که ما تلاش برای ترقی این حیات نداریم. اصل بر این است که هر چه زودتر این قید را از تن برکنیم و رها

شویم. یعنی دید جمعی ما مشکلی دارد و اساس اندیشه خود را بر متابعت از گزینه مرگ قرار داده است.

نهاد جمعی ما (با دست کم آنها که حیات را قید می‌پندارند) مرگ طلب است نه زندگی طلب. پس اول باید نهاد جمعی را درمان کرد. یک خود جمعی در بسیاری از کشورهای دنیا یک خانه واقعا "کوچک"، یک اتومبیل عادی و یک زندگی آرام طلب می‌کند. اما آیا خود جمعی ما آسودگانه‌تر است یا نه؟

اصلاً ما آنقدر سازگاری داریم که در جمعیت زندگی کنیم؟ با جمعیت جشن بگیریم. خوش باشیم و لذت ببریم! فراخود جمعی ما نیز همان چیزی است که عرف جامعه ما بر پایه آن استوار است. مثلاً کسی از ما به رحمت خداوندی می‌رود. تا مدت‌ها بر شیشه‌های خودروی خود اطلاعیه مرگ او را می‌زنیم. این چه معنی دارد؟ آیا می‌خواهیم همه شهروندان برای مراسم عزای ما بیایند؟ یا دست کم همه برای ما عزادار شوند؟

نومین گام بازشناسی سلامت از بیماری در عرصه شادی است. در این گام باید شادی سالم از شادی ناسالم بازشناخته شود. همچنین فرد سالم از فرد ناسالم از دیدگاه شادی تشخیص داده شود.

مطالعه فرهنگ این مرز و بوم برای تمیز انواع شادی از هم و مطالعه جمعیتی برای شناخت جامعه در این راستا قرار می‌گیرد. این که کدام شادی از دید عرف جامعه و مذهب جایز یا حرام است باید معین شود.

### ایمان و توکل اولین مفاهیم ذهنی و نادیدنی هستند که شادمانی را تأمین و تضمین می‌کنند

## مدیران ارشد ملی باید الگوسازی را به نفع تمدن، شادمانی و رضایت جدی بگیرند

مسلم است که در هیچ فرهنگی همه انواع شادی جایز نیست. اما در واقع اگر فرهنگی انواع شادی اعم فردی، زوجی، گروهی و ملی را در چارچوب معینی اجازه ندهد، کامل نیست. شادی مثل هر مقوله دیگری طبقات کیفیتی دارد. وجد، طرب، بهجت و غیره طبقاتی از شادی اند که هر کس با هر مذهب و فرهنگی

باید از آن برخوردار باشد و مهم تر از اینها تعیین شادی ناسالم است.

با تبیین این تعاریف فرد سالم از ناسالم نیز به خودی خود شناخته می شود. این جاست که میل به شادی ناسالم یا اندوه و خودآزاری باید در مسیر هدایت و علاج قرار گیرد.

شادی سالم آن است که حیات را تقویت کند و ترقی را میسر سازد. آن کسی که از فرو افتادن برخت سبزی

، مرگ زردی، یا شکسته شدن بال زاغ سیاهی خنده سر دهد، بی شک بیمار است. همچنین آن کسی که از میان گریه و خنده، بی مناسبت گریه را برگزیند، ناسالم است.

### بیماری و شادی

در بحث از بیماری در عرصه روان، دقت جای خود را به تقویت می دهد. یک فرد سالم زندگی عادی دارد، اما اگر شادی یا اندوه، او را از زندگی عادی دور سازد، او بیمار است. در اغلب موارد آنها که نسبت به یک معیار

شناخته شده روانپزشکی منحرف شناخته می شوند، دچار اختلال اند. اختلال ها را با نصیحت یا عوض کردن محل زندگی یا ازواج نمی توان حل کرد. اختلال ها را باید معالجه کرد. معالجه نیز دو دسته کلی دارویی و غیردارویی دارد.

افسردگی بیماری شایع قرن بیستم بوده است که زمینه ساز اغلب بیماری های تنی است. ثابت شده است که افسردگی و سرطان رابطه نزدیکی دارند. سابقاً نیز ما می گفتیم کسی از غصه دق کرد و مرد. اغلب اعضای بدن نسبت به افسردگی واکنش ضعیف و

یک فرد بزهکار و ضد اجتماع انسانی چون که لاغرترین وجدان اخلاقی (فراخود) ممکن را دارد، حتی از مگر دیگران غمزده نمی شود. او قلبی مثل سنگ دارد. از آزردن خود یا دیگران رنج نمی برد. چه خودش عامل باشد چه دیگری، گناه را نمی شناسد. احساس پشیمانی یا خجالت و شرم ندارد. این اختلال وحشتناک مثل سرطان که تاکنون علاج قطعی نداشته است، قابل درمان قطعی نیست. اختلال رفتاری خودآزار - دیگر آزار، از جمله اختلالاتی است که با روش های غیردارویی قابل درمان است. اما بدان علت که در جامعه

ما بیماری شناخته نمی شود به حال خود رها شده است. آنها که شوخی های آزاردهنده دارند و از شوخی های متقابل نیز استقبال می کنند، دچار این اختلال اند.

روانکاوی فردی و اجتماعی یکی از راه حل های معتبر درمان این بیماری هاست که امروزه به علت طولانی بودن دوره درمان و نیاز مردم به سرعت و شتاب در زندگی کمتر مورد توجه



قرار می گیرد.

دارو درمانی روانپزشکی نیز چون خواب آور است و علامت ها را زود برطرف می کند، با خطر همیشگی دخالت خودسرانه بسیار در روند دارو درمانی روبرو است. بدین دلایل اغلب بیماری های عرصه شادمانی حتی بدون مراجعه به پزشک به نحوی مزمن تا پایان زندگی باقی می ماند.

سومین گام تدوین سیاست های شادسازی است. در این بخش، مدیریت شادی نسبت به حوزه مدیریتی خود به دو بخش خرد و کلان

بیماری نشان می دهند و این چیزی نیست که از چشم فرهنگ کهنسال ما دور مانده باشد. اختلال دوقطبی بیماری دیگری است که فرد مبتلا نیمی از سال را در حالت شیدایی و طرب بی جا و بی موقع می گذراند، نیمی دیگر را در غصه و ماتم و غمزگی بی دلیل. در یک دوره چنان به موسیقی های غیرطربزا هیجان زده و طربناک می شود که میسر، در دوره دیگر از وقایع بی ارزش که اندوه زایی اندک دارد یا اساساً "آندوه" زا نیست به زاری می افتد. اختلال دیگری مثل بزهکاری وجود دارد.

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت ماندگار. \* (سعدی)

تقسیم می شود.

مدیریت خود شادایی می تواند از کلیه امکانات و احتمالات موجود در فرهنگ خانوادگی و عرف اجتماعی سود ببرد و با هوشمندی خود را با وضع چنان منطبق کند که بیشترین شادایی را تأمین و تضمین نماید. پدری که خانواده اش را شادمان نمی کند، حتی اگر بهترین امکانات را در اختیار آنها بگذارد، یکی از سرفصل های مدیریتی خود را مسکوت گذاشته است.

مادری که شادمانی محیط داخل خانواده را برآورده نسازد، نیز حکمی مانند پدر خانواده دارد. واقعیت این است که می توان با هر بونجه ای شادمانی را ایجاد کرد. این مدیریت است که وظیفه انطباق وضع اقتصادی با چگونگی شادکاری و شادخواری را برعهده دارد.

آن کانون خانوادگی که شادمانی محورش نباشد و لذت را برآورده نسازد، لاجرم پیشرفت و توسعه را نیز نه تنها تسهیل نمی کند بلکه به تاخیر می اندازد. این کانون که هدفش ایجاد آرامش است، اگر اضطراب بیافزیند، یا به عبارت دیگر لذت و شادایی را منهدم کند، درختی کج است.

مدیریت کلان شادایی نیز می تواند با ایجاد یک وفاق ملی و برپایی یک بسیج همگانی، تمامی وجوه فرهنگی، مذهبی، سیاسی و علمی آن هم در تمام ابعاد را هماهنگ سازد و به خدمت گیرد که الگوهای سالم شادمانی را ارائه کند و در جامعه انتشار دهد.

در واقع آن مدارسی که شادایی در زندگی را تسهیل نکنند و مایه ترقی نسل انسانی نباشند، کارکرد اصلی خود را که ترقی انسان است، به انجام نیک نرسانده اند.

آن فرهنگ که موضوع اصلی خود یعنی انسان را به رضامندی نرساند، منحرف است. عدم شادایی یعنی افسردگی، سستی،

**شادایی مثل هر مقوله دیگری طبقات کیفیتی دارد. وجد، طرب، بهجت و غیره طبقاتی از شادایی اند که هر کس با هر مذهب و فرهنگی باید از آن برخوردار باشد و مهم تر از اینها تعیین شادایی ناسالم است**

کاهلی، کاهش تولید، انهدام ابتکار و اختراع و خلاقیت و شیوع تقلید. اگر هدف آن است که از مرحله مصرف تولیدات دیگران به مرحله تولید نیازمندی های خود برسیم، باید به مدیریت شادایی جدی تر بیندیشیم.

### شادایی در خانواده ها

چه سیاست های کلان ملی سیاست های شادسازی را جدی بگیرند، و چه آنها که این حکایت در اولویت نگذارند، خانواده ها باید برای ترقی و سلامت خود به این مقوله بیندیشند.

برای یک خانواده برآوردن کلیه نیازها که عوامل شادایی هستند مهم اند. مدیریت خانواده که معمولاً در اختیار خانم های محترم است در شرایط سخت اقتصادی بیشتر اهمیت می یابد.

تمرینی برای فراموش کردن حسادت و گسترش روحیه گذشت هوای آلوده احساسات ما را پاک می کند. اگر کسی خطایی کرد می توان او را به خداوند سپرد. اگر دل دریا باشد، می تواند بپذیرد که کار ما جنگ نیست، خداوند به جای ما خواهد جنگید.

حیات آنچنان دراز نیست که وقت خود را برای مبارزه تلف کنیم.

مدیر خانواده باید برای برگزاری مراسم گوناگون شادایی بخش موجود یا فراموش شده ملی و مذهبی اهتمام جدی به عمل آورد.

میهمانی ها، به گردش رفتن، و مسافرت کردن اولویت های شادسازی هستند.

اگر از نظر مالی تنگنایی هست یا برگزاری مراسم سنگین بر توان ما نیست، الگوها را مطابق توان های خود وفق می دهیم. امروزه از ترس این که عبادا برچسب بیوانگهی بخوریم، از آنها که با روان سروکار دارند، فرار می کنیم. اما در پایان فرود بیستیم، فرار از خصلت های انسانی که منشاء روانی دارند، حکایت از دانش و فرهیختگی ما نمی کند. یک نهاد زیاده طلب و یک خود محدوده ناشناس هیچ گاه خوشنود و راضی نمی شوند. پس در عرصه ناخودآگاه باید به کمک دانش و متخصصان زیاده طلبی خود را محدود کنیم. قناعت کنیم اما نه بدان معنا که تلاش نکنیم، بلکه بدین معنا که از هرچه بیست می آوریم لذت ببریم، و توش و توان جمع کنیم که به بهتر از آن برسیم. انسان، شایسته بهترین های ممکن است. اما همیشه اعتدال ما را به لذت بیشتر نزدیک می کند.

یک خود نامتعادل که زیاده خود را محدود می بیند، قدم بر نمی دارد لذا منزوی می شود. از انزوا نیز شادمانی بر نمی خیزد. زندگی بر جمع شادایی می آورد. همچنین یک خود خوش بین در زندگی ریسک های بزرگ می کند که شادمانی چند ماهه اش به سوگواری چندین ساله تبدیل می شود.

سیاست درست تربیت خود و فرزندان بر مبنای اعتدال در عرصه ناخودآگاه است. اعتدالی که در زمینه وجدان اخلاقی یا فراخود نیز باید رعایت شود. چه اخلاق، چه مذهب از هر نوع، وقتی از زبان کارشناسان معتبر بیان می شوند چهره ای سهل و ممتنع دارند. قوانین صعب و خشک که وجدان اخلاقی را متحجر می کند، زندگی ما را نابود می کند. نفس می کشیم، مکتب و مال نیز داریم اما زندگی نمی کنیم.

بدترین مردم، افراد دور و دوزبان اند. امام کاظم (ع)

خانم‌ها در مجامع ورزشی به عنوان تماشاچی است.

اگر اکنون مشکلی باشد، قطعاً حضور خواهران در آینده فضای ورزشگاه‌ها را موب خواهد کرد. وقوع منکر هم که در همه جا ممکن است، درهمه جا نیز نهی از منکر ممکن است. تساهل عمومی دولتی از سیاست‌های اصلی قابل توصیه است که در میدان آزادتر مردم شادتر باشند.

مسئولان فرهنگی باید توجه کنند که در حکومت اسلامی بسیاری از الگوهای شادی جمعی معمول در دنیا مطرود است اما نمی‌توان هر نوع شادی جمعی را مسکوت گذاشت. مثلاً در دنیا هر محله ای کلوپ کوچکی دارد که جوانان یا میانسالان هر کدام برای خود شادی می‌کنند. الگوی ما برای این شادی چیست؟

شادی در مقیاس بزرگتر شرکت در جشن‌های سیار مثل کارناوال‌ها و شرکت در جشن‌های عادی که هر هفته در استادیوم‌های بزرگ برگزار می‌شود، در الگوی شادسازی ما چه جایی دارد؟ مثلاً اهل سنت سرودهای مذهبی دارند که با دف و دهل و غیره شادی پیراسته ای تدارک می‌بینند. آیا ما شیعیان نمی‌توانیم مانند سایر مسلمانان شادی کنیم؟ جمهوری اسلامی مثل هر حکومت دیگری باید نیازهای فیزیولوژیک انسان را تامین کند. این که امروزه سن ازدواج بالا رفته است نکته ای است که دقت سیاست‌مداران را طلب می‌کند. آیا اگر سرخود را زیر برف کنیم شکارچی ما را نمی‌بیند؟

انسان نمی‌تواند از مهمترین عامل لذت چشم بیوشد، حکومت است که باید الگوهای متمدن رضایت عمومی را طرح کند و آنها را فراگیر سازد و مدیران ارشد ملی باید الگوسازی را به نفع تمدن، شادمانی و رضایت جدی بگیرند. ■



و حال آن که سماع اولین و بهترین جایگزین مجادله و مرافعه و خشونت است. خشم را با آواز خواندن به صدای بلند، با سماع، با هیاهو در میدان‌های ورزشی می‌توان تخلیه کرد. تفاوت تمدن و غیر آن ایجاد روش‌هایی است که انسان بتواند بدون آزار به دیگران عقده‌های درونی خود را تخلیه کند.

ورزشی مثل فوتبال یا کشتی جایگزین مناسبی برای جنگ است. جنگی که خونریزی ندارد، قاعده و مبنا و داور هم دارد. از همین جا سیاست‌های کلان هم معین می‌شود. به نظر می‌رسد که خانم‌ها به عنوان مهم‌ترین بخش مریبان جامعه اگر خشم خود را تخلیه نکنند، از دامن آنها مرد به معراج نمی‌رود.

ولی تخلیه خشم برای آنها باید فراهم باشد. یکی از این راه‌های پسندیده شرکت

به رسوم و مناسک قدیمی نگاه کنید فرهنگ ملی یک فرهنگ سرزنده و شاد است. اگر مناسک مذهبی هم به طور مساوی برقرار شوند تعادل ایجاد می‌شود. ما بسیاری از سورها و ولیمه‌های توصیه شده مذهبی را فراموش کرده‌ایم، و به اندازه سوگواری جدی نگرفته‌ایم. خانواده‌ها مسئولند که در محدوده کوچک خود اخلاق و مذهب را پاس دارند و شادی را نیز بسازند و حفظ کنند.

در بعضی از خرده فرهنگ‌ها می‌بینم که چنان از جهان فاصله گرفته‌اند که پایکوبی و وجد اصیل را کسر شان محسوب می‌کنند.

### شادی در فرهنگ عمومی

امروزه آنچه سعدی و مولانا از آن به نام سماع تعبیر می‌کردند در بعضی خرده فرهنگ‌ها مذموم شناخته می‌شود.

سر تو، اسیر توست، زمانی که او را فاش کردی، تو اسیر او خواهی شد. \* امام علی (ع)